

در باره دلایل همراهی ما با آقای خمینی

محمد جعفری

« با وجود همه اینها تا ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ زمان لازم بود تا آقای خمینی بتواند دم از ولایت مطلقه بزند و به آقای خامنه ای رئیس جمهور هم بتوید که: «ولایت مطلقه را نشناخته ای؟ و ولایت مطلقه یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است». بنابراین اوضاع برای عقول عادی از همان آغاز کار روشن نبود و بلکه پروسه زمانی لازم بود تا دامنه ولایت فقیه روشن شود. »

درآمد

انقلاب ۵۷ بیگمان هنوز پرده‌های ناگفته بسیار دارد و بسیار باید صبور بود تا حقایق گوناگون این زلزله بزرگ سیاسی و دینی و فرهنگی رونما شوند. هرچند بیش از سه دهه از آن روزها می گذرد ولی لحظه لحظه دوران انقلاب برای نسلی چون من که داروندارش را در آن میدان به قافله سیاست واگذار کرده بود تکان دهنده است. به همین دلیل شرکت در گفتگوهای مربوط به این واقعه ملی و بل جهانی بزرگ را همواره واجد اهمیت دانسته ام و خود را با تمام وجود به آن متعهد می دانم. به این باورم که بدون تحقیق و تخصصی همه جانبه در باره این رویداد تاریخی، گذار ایران به مردمسالاری و دولت حقوقمدار امکان پذیر نیست. راه ما به ایران آزاد و مستقل که در آن آزادی و حقوق و کرامت انسان اصل است، فارغ از هر دین و رنگ و جنسیت و قومیت و امثالهم، به ناچار از گذرگاه، همچنان ناشناخته، انقلاب ۵۷ می گذرد. چه قائل باشیم به ضرورت یک انقلاب و دگرگونی بنیادین تازمتر و چه بگوییم همان تجربه انقلابی ما را کافی است و باید بفرکر اصلاحات به تدریج باشیم.

در همین راستا وقتی در طول ماههای گذشته، به گونه اتفاق، فرصت گفتگویی انتقادی با جناب آقای حسن یوسفی اشکوری از روشن اندیشان دینی معاصر فراهم آمد با علاقه و اشتیاق پیگیر شدم. خوشبختانه در خلال یکسال گذشته توفیق داشتم در چندین گفتگوی مکتوب و صمیمانه، و البته انتقادی، با آقای اشکوری به زوایایی از تاریخ انقلاب به ویژه دوران اولین رئیس جمهور بپردازم که شاید در فرصتهای دیگر و یا اشخاص دیگر کمتر چنین امکانی می توانست فراهم آید.

در نوبتهای مختلف بخشهایی از این گفتگوها از سوی هر دوی ما نشر یافته است. در این آخرین بخش، موضوع بحث نامه ای است که تاریخ آن بر می گردد به بعد از مصاحبه ای که آقای عنایت فانی در برنامه «به عبارت دیگر» منتشر شده از بی بی سی فارسی در تاریخ ۳۰ آوریل سال گذشته با من انجام داد و آقای اشکوری با دیدن آن مصاحبه، نامه ای در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۷/۹۲ می ۲۰۱۳ را برایم فرستادند. نامه ایشان مفصل بود که بخشهایی از آن مستقیماً به موضوع این بحث برنمی گردید. در اینجا تنها به آن بخش از نقدهای ایشان می پردازم که برای عموم خوانندگان می تواند مفید باشد. قابل ذکر است که در همان زمان بر آن بودم به این سوال ایشان که شاید سوال بسیار کسان دیگر نیز باشد پاسخ عمومی بدهم اما از آنجا که برای تدقیق بحث نیاز به مراجعه دوباره به اسناد جمع آوری شده در دوران انقلاب داشتم این مقوله تا امروز طول کشید. امیدوارم این گفتگو برای همه علاقمندان به انقلاب و تحولات آن سودمند باشد. بر این باورم که حقیقت خودش را در خلال همین نوع گفتگوهای باز و انتقادی است که نشان می دهد. اما اول به آن بخش از نامه آقای اشکوری که متضمن دو پرسش اساسی است می پردازم:

« دوست و برادر ارجمند جناب آقای جعفری، با عرض سلام و آرزوی شادکامی و سلامتی

.... بگویم که دیشب در برنامه «به عبارت دیگر» بی بی سی سیمای مبارک را دیدم و فرمایشات شما را شنیدم. قابل توجه این که شما هم با همان پرسشی مواجه شدید که از من پرسیده بودید: شما که حالا ولایت فقیه را ضد اسلام و فرعونیت می دانید چگونه شد که در همان زمان خمینی را نشناخته بودید و چگونه شد که پس از انقلاب و حتی در زمانی که همه چیز روشن شده بود قانون اساسی با ولایت فقیه نوشته شده بود باز با خمینی همراهی کردید... »

پاسخ و توضیح

در ابتدا خوب است اشاره کنم که موضوع اصلی برنامه «به عبارت دیگر» (۱) که در اردیبهشت ۱۳۹۲ از تلویزیون فارسی بی بی سی پخش شد بعضی از آثار مکتوب اینجانب و بویژه کتاب «ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین» بود. آقای اشکوری با استناد به همین مصاحبه و کتاب مزبور پرسیده است «شما که حالا ولایت فقیه را ضد اسلام و فرعونیت می دانید چگونه شد که در همان زمان خمینی را نشناخته بودید و چگونه شد که پس از انقلاب و حتی در

زمانی که همه چیز روشن شده بود قانون اساسی با ولایت فقیه نوشته شده بود باز با خمینی همراهی کردید.» سؤال فوق از یکطرف به شخص من بر می گردد و از طرف دیگر به آقای بنی صدر و گروه ما و در حقیقت متضمن دو پرسش مرتبط ولی مجزاست:

الف- این که من نویسنده چنین کتابی چه جوابی دارم برای همراهی شخصی ام با آقای خمینی.

ب- چرا آقای بنی صدر و گروهی که من نیز عضوی از آن بودم همراهی کرد.

الف- توضیح در مورد پرسش ناظر به دلایل همراهی شخصی

۱- از عبارات خود سؤال معلوم می شود که منظور آقای اشکوری دوران پس از پیروزی انقلاب است. به تعبیر دقیقتر از روزی که با تصویب قانون اساسی جدید همه چیز نظام مورد نظر آقای خمینی آفتابی شد. با توجه به اینکه من از ۲۱ خرداد ۶۰ به عنوان مخالف نظام زندانی شدم، پس سؤال این است که چرا در فاصله سالهای ۵۸-۵۹ به این شناخت از آقای خمینی نرسیده بودم؟

برای پاسخ لازم است بنگریم به سیاق پرسش مطرح شده و بستر سیاسی و اجتماعی و دینی که همه ما در آن بودیم. در نظر بگیریم تازه اول کار انقلاب است و آقای خمینی، مرجع تقلید عام کشور، با عهد و پیمان و قول و قرارهایی که در پاریس و در انتظار جهانیان به ملت ایران ارائه کرده است وارد تهران می شود - تا حدی که از سوی فیلسوفانی چون میشل فوکو به عنوان پیامبر آزادی، معنویت گرایی جدید در سطح جهانی معرفی شده و برای اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان به عنوان مظهر عدالتخواهی، رشد و حافظ حقوق تمامی آحاد ملت معرفی می شود. وی در آغاز هم به قم روان می شود و ظاهراً قصد حاشیه نشینی می کند و برای تشکیل دولت نیز به سراغ ملیون و مصدقی ها (مانند مهندس بازرگان) می رود - البته شاید بشود گفت چاره ای هم جز این نداشت که فعلاً جای بحث آن نیست. گر چه سؤال و خلجاناتی قبلاً در من پیدا شده بود، اما مرام و افکار و اعمال آقای خمینی تازه از زمان اشغال سفارت آمریکا یا گروهانگیری و انقلاب فرهنگی است که بر امثال من معلوم می شود. شاید در جریان باشید که نقطه اختلاف جدی ما در روزنامه انقلاب اسلامی نیز از همین دو حادثه مهم آغاز شد. این دو واقعه منابعی تازه از قدرت را در اختیار آقای خمینی و روحانیت قدرتمدار قرار داد تا زمینه را برای حذف و هتک حیثیت ملیون و آزادیخواهان فراهم سازد. و بی تردید آقای خمینی در این زمینه ها با توجه به شمه قدرت طلبی استثنایی که داشت از هر دو رویداد برای تثبیت افکار و مرام خویش بهره وافر برد.

وقتی به این دو حادثه سرنوشت ساز، جنگ با عراق را هم اضافه کنید، سه عامل مهمی که آقای خمینی با آن توانست ملت را قدم به قدم از آزادی ها و حقوق ملی خویش محروم سازد، مشخص می شود. با وجود همه اینها تا ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ زمان لازم بود تا آقای خمینی بتواند دم از ولایت مطلقه بزند و به آقای خامنه ای رئیس جمهور هم بتوید که: «ولایت مطلقه را شناخته ای؟ و ولایت مطلقه یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است». بنابراین اوضاع برای عقول عادی از همان آغاز کار روشن نبود و بلکه پروسه زمانی لازم بود تا دامنه ولایت فقیه روشن شود. پس مسئله این نبوده «که پس از انقلاب و حتی در زمانی که همه چیز روشن شده بود» ما با آقای خمینی همراهی کردیم. البته حق است که بگویم ما از اولین گروهایی بودیم که به زودی این شناخت را پیدا کردیم که اسلام آقای خمینی، اسلام بیانگر قدرت و تبعیض و زور است و نه اسلام آزادی، عدالت، رشد و حقوقمداری.

۲- با این وصف می توان پرسید آن زمانی که «قانون اساسی با ولایت فقیه نوشته شده بود» باز ما چرا با آقای خمینی همراهی کردیم. باز خوب است برگردیم به اوضاع و احوالی که بر تدوین و تصویب این قانون حاکم شد؛ روشن است مراد از قانون اساسی در اینجا همان متنی است که بوسیله مجلس خبرگان قانون اساسی که در ۲۸ مرداد ۵۸ تشکیل و در آن ولایت فقیه با اختیارات مشخص گنجانده شده، تدوین و تصویب و در ۱۱ آذر ماه ۱۳۵۸ به رفراندوم گذاشته شد. خوب است یادآور شوم که آقای خمینی حدود دو ماه پس از تشکیل مجلس خبرگان برای اولین بار دم از ولایت فقیه به معنای نظریه سیاسی توتالیترشان برای حاکمیت پس از انقلاب زد. قبل از آن، نه در پاریس و نه وقتی به ایران آمد، تا ۳۰ شهریور ۵۸ سخنی از ولایت فقیه به این معنا به میان نیاورده بود. فکر می کنید اگر آقای خمینی در پاریس و یا وقتی به تهران آمد می گفت من می خواهم ولایت فقیه که «مانند جعل قیم برای صغار و محجورین» است برای شما پیاده کنم، مردم دیوانه بودند که قیام کنند و رهبری چنین شخصی را بپذیرند؟

با این وجود، می دانیم که میان ولایت فقیه در قانون اساسی اول مصوب ۱۱ آذر ۵۸، و ولایت مطلقه فقیه در قانون اصلاحی سال ۶۸ تفاوت های مهمی وجود دارد و اگر سخن از پذیرفتن مسئولیت از سوی تک تک ما می شود- که سخنی صواب است- باید به این تفاوت توجه کرد و گر نه مغالطه پیش می آید. با مقایسه این دو قانون از منظر نظریه ولایت فقیه به چندین تفاوت مهم بین آنها می رسیم:

ولایت فقیه ۱۱ آذر ۱۳۵۸	ولایت مطلقه فقیه سال ۶۸
شرط مرجعیت برای ولی فقیه	حذف شرط مرجعیت از ولی فقیه
رئیس جمهور هماهنگ کننده سه قوه	ولی مطلقه فقیه هماهنگ کننده سه قوه
رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی	ولی مطلقه فقیه مسئول اجرای قانون اساسی
ارتباط میان سه قوه از طریق رئیس جمهور	ارتباط میان سه قوه از طریق رهبر
تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع	حذف شورای عالی دفاع و تعیین همه فرماندهان به فرمان رهبر
صدا و سیما زیر نظر مشترک سه قوه	صدا و سیما زیر نظر رهبر
وجود شورای عالی قضایی که نصب رئیس دیوان عالی و دادستان کل-با مشورت قضات دیوان عالی کشور- را بر عهده دارد	حذف شورای عالی قضایی و انتصاب رئیس قوه قضائیه از سوی رهبر
هدایت قوه قضائیه بوسیله شورای عالی قضایی	هدایت قوه قضائیه با رئیس انتصابی قوه
مجمعی به نام مصلحت نظام وجود ندارد	تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام که به جز پنج تن از اعضای حقوقی، رئیس و اعضای آن با حکم رهبر تعیین می‌شوند
سیاستهای کلی هر قوه با همان قوه	سیاستهای کلی قوا در دست رهبر

ملاحظه شد که دو قانون اساسی با هم تفاوت‌هایی عمیق دارند و لذا مسئولیت پذیرفتن در آن قانون با قانون بازنگری شده بعد از فوت آقای خمینی در سال ۶۸ یکسان نیست. با نگاهی جزئی‌تر هنوز هم موارد اختلاف بین دو سند مذکور که همه جا هم به نفع رهبری رقم خورده است وجود دارد که در این مجال نمی‌گنجد.

۳- ضمن اذعان به خام‌فکرهای دوران انقلاب، تا آنجا که به من مربوط می‌شود در همان پاریس با اعمالی که در آنجا دیدم خلجاناتی در من نسبت به آقای خمینی به وجود آمد، بویژه بعد از مشاهده حذف بعضی‌ها از لیست پرواز هواپیمای انقلاب در همان روز ۱۲ بهمن ۵۷. این موضوع را همان وقت در اعتراضی سرراست و با صدای بلند در برابر بنی صدر و احمد خمینی که در همان باغ نوفل لوشتانو در حال بحث بودند، بیان کردم. دقیقاً یاد دارم خطاب به احمد خمینی گفتم: «حال که اول کار است و شما اینطوری عمل می‌کنید، خدا به داد مردم ایران برسد با این حکومت اسلامی که شما می‌خواهید برایشان برقرار سازید» (۲) که بسیاری در آنجا شاهد ماجرا بودند و هنوز نیز زنده هستند و می‌توانند شهادت بدهند. به همین علت وقتی به ایران آمدم و بعد از اینکه روزنامه انقلاب اسلامی تأسیس و من در آنجا مشغول فعالیت شدم، از همان ابتدا اعمال روحانیون و بویژه آقای خمینی که رهبر بلامنازعه ی انقلاب شده بود را به دقت نظاره می‌کردم و به تجربه روزانه هر چه می‌گذشت به روشهای دیکتاتورمآبانه و سرکوبگران او و همقطاران پی می‌بردم. در همان هشت نه ماهه اول که به اقتضای فعالیت حرفه‌ای در روزنامه به عینه به انحصارگری و دیکتاتوری روحانیت در زیر چتر آقای خمینی واقف می‌شدم تمام کوشش خود را در حد توان برای حفظ آزادی بیان، حقوق مردم، استقرار عدالت و افشای زورمداران به کار بردم به امید اینکه شاید بشود از این فاجعه جلوگیری به عمل آورد. خود آقای خمینی هم این فعالیت‌های مرا درک کرده بود زیرا بی واسطه در دیدار با آقای بنی صدر در ۲۱ مرداد ۵۹، آقای خمینی از او می‌پرسد "این انقلاب اسلامی چرا اینقدر فساد می‌کند؟ این جعفری کی است که اینقدر فساد می‌کند؟... اول انقلاب اسلامی، بعد صبح آزادگان، بعد جمهوری اسلامی فحش می‌دهند و خرابند. [بنی صدر] گفتم: آقا انقلاب اسلامی یک روزنامه است در مقابل تمام روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و حرف حق را می‌زند...» (۳)

بیاد دارم در سال ۷۶ و پس از مهاجرت که اولین بار آقای بنی صدر را در ورسای (پاریس) ملاقات کردم، بعد از حال و احوال و تجدید خاطرات گذشته، از روی دفترچه خاطراتش جریان ملاقات خود با آقای خمینی را برایم خواند و تازه آنروز متوجه شدم که چرا آقای بنی صدر از گرفتن وقت ملاقات با آقای خمینی برای اینجانب طفره می‌رفته است. آقای بنی صدر مطلب فوق را در کتاب "درس تجربه" در ملاقات خود با آقای خمینی در ۲۱ مرداد ۵۹، نیز بیان کرده است: "آقا برگشت و گفت: این انقلاب اسلامی [منظور روزنامه انقلاب اسلامی] چرا اینقدر فساد می‌کند. این جعفری کیست که اینقدر فساد می‌کند." (۴)

اما من در آن موقع رئیس جمهور نبودم و پست و مقامی هم به غیر از اداره روزنامه انقلاب اسلامی در اختیار نداشتم. ولی اگر جای آقای بنی صدر بودم، نمی‌گویم که می‌توانستم دنیا را زیر و زبر کنم، اما در زمان مناسبی خودم از ریاست جمهوری استعفا می‌دادم و با این عمل آنها را در محاصره بزرگی قرار می‌دادم زیرا تا یکی دو ماه قبل از کودتای خرداد ۶۰ احتمال اینکه آن وضعیت به نحو مطلوبتری برگردد وجود داشت. اگر هم این نتیجه حاصل نمی‌شد، حداقل، زمان بدست می‌آوردیم و بطورمطلق سرکوب نمی‌شدیم. اما در آن زمان بسیاری از ماها در اطراف رئیس جمهور بر این نظر بودیم که وقتی کشور درگیر تحریم و جنگی تمام عیار شده است که خطر اضمحلال کشور و یا

تجزیه میهن وجود دارد، بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و فرمانده کل قوا مکلف به پرداختن به دفاع است و از این رو باید از خیلی چیزها بگذرد و نوع دیگری عمل کند تا رضایت روحانیت قدرتمدار - که شاید هنوز برایش تا این حد ملموس نشده بود، بدست آید.

شاید مطلع باشید از مهمترین اتهامهای من در دادگاه انقلاب «خط دادن به بنی صدر علیه امام و انقلاب و همکاری با وی و مخالفت با امام» ذکر شده است و اینکه بنی صدر را تشویق به استعفا کرده ام، و این همه به استناد یک مکالمه تلفنی اینجانب و بنی صدر که در آن من گفته بودم: «آقای بنی صدر محکم بایست، حرفهایت را بزن و استعفا بده» (۵) اینها را شنود کرده بودند و همگی به سند مخالفتم با آقای خمینی به حساب آورده شده و به پرونده ام در دادگاه انقلاب اوین الصاق شده بود.

با این توضیحات امیدوارم تا حدی روشن شده باشد که محدوده همراهی اینجانب با آقای خمینی بعد از انقلاب چقدر بوده است. در حقیقت من بر این نظرم که با آقای خمینی به عنوان خمینی همراهی نکردم بلکه با انقلابی که آقای خمینی، چه من می خواستم و چه نمی خواستم رهبرش بود، همراهی کردم و چون از قول و قرارهایی که رهبر انقلاب در پاریس به مردم داده بود از نزدیک آشنا بودم بسیار مایل بودم او از این عهد و پیمان منحرف نشود. حقیقت را باز تکرار کنم که اگر من به جای بنی صدر بودم بعد از اینکه چند بار دروغ و خلف قول و قرار آقای خمینی را می دیدم، حد اقل کاری که می کردم این بود که حرفهایم را می زدم و استعفا می دادم. آیا نباید مردمی که برای آزادی، استقلال، عدالت و حقوق خویش قیام کرده و پیروز شده اند، خود هم حافظ و نگهدارنده اش باشند؟ بدیهی است وقتی بنابر مصلحت جویایی بنام جنگ و تحریم، مردم از جزئیات موضوعات آگاه نمی شوند و از این رو انقلاب را به امان خدا رها می کنند، استبداد در لباس دیگر و بنام حفظ انقلاب به شدت باز می گردد که باز هم گشت. واقعه بس دهشتناکی که در ایران متأسفانه تحقق پیدا کرد. در روزنامه انقلاب اسلامی هدف اصلی ما دقیقاً بر همین فهم بنا شده بود که نگذاریم انقلاب به استبداد دیگری تبدیل شود و به بیراهه رژیمهای سرکوبگر بعد از انقلابهای بزرگ دیگر دنیا رود. آنچه گفته شد اسناد و مدارکش به وفور در نوشته هایم یافت می شود و اگر خواهی نباشد، اجازه بدهید بگویم شاید از معدود کسانی هستم که ریز و درشت، خوب و بد، زندگی خود و حوادثی را که در آن شرکت داشته و یا شاهد بوده و یا تحقیق کرده ام به رشته تحریر در آورده و به زعم خویش به عنوان تجربه در اختیار عموم قرار داده ام.

ب- پرسش دوم ناظر به دلایل همراهی آقای بنی صدر و گروه ما با آقای خمینی

پیش از پاسخ تفصیلی به این پرسش، شرط اخلاق است به روح همه آزادیخواهان و استقلال طلبانی که در دوران رئیس جمهور اول و در اقصا نقاط ایران خاموش نماندند و شجاعانه بر رای خویش به نامزد استقلال و آزادی ایران ایستادند و جان خویش را در زندانهای رژیم برای این ارزشها فدا کردند درود فرستیم. آن شمار از دوستان بنی صدر که از فردای خرداد ۶۰ بیرحمانه به جوخه اعدام سپرده شدند هرچند زور استبداد بیش از توان آنها بود، ولی با خون خویش توانستند چهره واقعی ولایت فقیه و استبداد را آشکار سازند.

اما به بنی صدر و نوع تعامل او با خمینی برگردم. آشکار است که آقای بنی صدر از عمق استبداد پروری برخی روحانیون کاملاً آگاه بود و در مجلس خبرگان هم کوشش خود را بکار برد که جلو تصویب ولایت فقیه را بگیرد، و به همین علت هم بود که یکی از اتهامش در جلسه «عدم کفایت سیاسی»، مخالفت با اصل ولایت فقیه بود. با این وجود هنوز جای پرسش است که چرا وی که آشکارا می دید با وجود تصویب و رسمیت یافتن قانون اساسی که در آن ولایت فقیه با اختیارات مشخصی گنجانده شده و اختیارات نو جنبینی که برای رئیس جمهوری در نظر گرفته شده بود، خود را نامزد ریاست جمهوری در چارچوب همین قانون کرد؟ آیا وی نمی دانست که قانون اساسی در باره اختیارات رئیس جمهور دارای ابهام است و می تواند به تنازع منجر شود؟ چرا و به چه دلیل خود را وارد یک چنین میدان خطرناکی کرد؟ شرح نسبتاً مبسوطی در باره این پرسش در کتاب «تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰»، ص ۳۰-۱۹، آورده ام. برای یادآوری به خلاصه از آن در اینجا کفایت می کنم.

گفتنی است تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸، اهرمهای قدرت در دست آقای خمینی یا حزب جمهوری اسلامی بود که آنهم در زیر سیطره معنوی آقای خمینی پنهان شده بود. این مکانیسمهای قدرت عبارتند از: - وجود نمایندگان رهبری در تمام ارگانهای لشکری و کشوری و ارگانهای جدیدالتأسیس که به صورت دولت در دولت وجود داشت.

- ائمه جمعه و جماعات که مستقیم و بدستور آقای خمینی و با دفتر وی منصوب شده بودند.
- نهادهای سرکوب جدید مانند کمیته ها، سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی و... که با پوشش آقای خمینی، مدیریت و تصمیمگیری در مورد آنها در دست حزب جمهوری قرار گرفته بود.
- صدا و سیما
- اکثریت اعضای شورای انقلاب که به امر رهبر در دست حزب بود.

- امپراتوری مالی بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد و تولیات مقدسه و...
- گسترش شبکه ایدئولوژی عقیدتی در مدارس، دانشگاهها، ادارات و بخصوص ارتش و نیروهای انتظامی
- به مجموعه اینها، اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان‌گیری و دولت در دولتی که دانشجویان پیرو خط امام در پوشش آقای خمینی، بوجود آورده بودند را هم بیفزایید. این آخری، یعنی گروگان‌گیری، به تنهایی موجب حذف بسیاری و هتک حیثیت، شخصیت زدایی و افترا و تهمت به افراد محوری در سیاست خارجی کشور گردیده و کل سیاست داخل کشور را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده بود.

هر کدام از مجموعه فوق، ابزارهای پیشرفته‌ای برای سلطه/قدرت سرکوبگرانه روحانیت قدرتمدار بودند هر چند به دلیل عدم توانایی مدیریتی و حتی فکری روحانیت حاکم، در عمل البته در کشور مراکز متعدد قدرت به صورت متضاد بوجود آمده بود و هر کدام از مراکز فوق، خودسرانه و غالباً هم تحت پوشش خط امام، حزب و مجوز شخص آقای خمینی عمل می‌کردند. در سراسر کشور هتلها، ساختمانها، زمین‌ها و... یا مصادره می‌شد و یا به اشغال در می‌آمد و امنیت در وجوه مختلف آن از همه جا رخت بر بسته بود. به همه اینها خودسری‌ها و بگیر و ببندهای گروههای مسلح در کردستان، گنبد و بعضی نقاط دیگر کشور را نیز باید اضافه کرد.

به تدریج می‌بینیم نیروی جانشین انقلاب، مدعیان سلسله روحانیت، تمامی اهرمهای قدرت را تصاحب کرده و یا نقشه تصاحب آنچه را که باقی مانده بود کشیده بودند. در همین بین است که می‌بینیم واکنش توده مردمی که خارج از ارگانهای جدیدالتأسیس و یا مراکز تصاحب نشده برای انقلاب دل می‌سوزانند، نسبت به حزب جمهوری و بخصوص سران آن به حد تفرق عمومی می‌رسد. در این شرایط اینان حتی اگر نگویم منفورند ولی از وجهه چندانی در میان مردم عادی بخصوص انقلابیون برخوردار نیستند. حتی وجهه‌اشان در بین اکثریت روحانیون و مراجع به شدت خدشه‌دار بود زیرا بسیاری خود شهود می‌کردند که هدف حزب جمهوری و آقای بهشتی تصاحب قدرت به هر قیمتی است. بنابراین طبیعی است اگر ببینیم حتی قریب به اتفاق روحانیون عادی سراسر کشور، به جز اقلی از آنان که مرتبط به حزبنده، از نامزدی آقای بنی‌صدر اعلام حمایت و پشتیبانی می‌کنند و البته این مسئله برای حزب جمهوری اسلامی بشدت غیرقابل هضم بود.

با توجه به این بافت متلاطم سیاسی باز هم اگر فرض کنیم که آقای بنی‌صدر دقیقاً وضعیت قانون اساسی را می‌دانست چراکه خودش از اعضای فعال مجلس خبرگان بود، پرسش آقای اشکوری هنوز معتبر است. بنظرم بخشی از این پرسش را خود ایشان قبل از انتخابات پاسخ داده است. وی در تاریخ یکشنبه ۱۶ دی ۵۸ در مصاحبه‌ای اختصاصی با اطلاعات در پاسخ به سؤال خبرنگار اطلاعات که پرسید: «شما در مصاحبه‌ای اعلام کرده بودید، در صورتی نامزدی ریاست جمهوری را قبول می‌کنید که مواد قانون اساسی طوری باشد که بتوانید کاری انجام دهید، آیا مواد قانون اساسی فعلی این خواست شما را برآورده می‌کند؟» (۶) آقای بنی‌صدر پاسخ می‌دهد: «عرض کنم بله، من این حرف را زده‌ام. ما یک مواقع عادی داریم و یک مواقع غیرعادی، در مواقع عادی رئیس‌جمهور باید کارهایی را طبق این قانون اساسی انجام دهد. اما در وضعیت غیرعادی باید بتواند اعتماد جامعه را به امکان خروج از بحران فراهم کند و این دیگر در ظرف قانون نمی‌گنجد و در ظرف قانون و روانشناسی جامعه می‌گنجد. الان هم چنین وضعیتی است. اگر مسئله ظرف قانونی بود بله نواقص زیاد است و اگر بخواهیم این نواقص رفع شود باید بین رئیس‌جمهور و مجلس هماهنگی وجود داشته باشد. البته اگر رئیس‌جمهور روی یک برنامه‌ای انتخاب شد و مجلس هم روی همان برنامه انتخاب شد، اینها می‌توانند هماهنگی داشته باشند و در نتیجه دولت موفق خواهد بود. اما اگر هماهنگی بهم نرسانند می‌توان حداقل تضمین کرد که اعتمادی را در آینده ایران و حفظ کشور از بحرانهای سخت بوجود آورد.» (۷) در حقیقت آقای بنی‌صدر گویی توجه اش به شناختی است که از روانشناسی عمومی مردم ایران دارد و از این رو معتقد است باید به حفاظت از اعتماد مردم به انقلاب بهای بیشتری دهد زیرا فراتر از مواد قانون اساسی، این عنصر است که ضامن اصلی حفظ و نگهداری آزادی، استقلال و حقوق آحاد ملت ایران و جلوگیری از استقرار استبداد می‌داند. البته بی‌شک او در این شناختش دست به قمار خطرناکی زد.

به طلب آقای بنی‌صدر چند توضیح دیگر باید افزوده گردد تا اوضاع روشنتر شود. توضیح نخست اینکه، پس از اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی از تصویب نهایی مجلس خبرگان گذشت و برای اظهار نظر در جراید انتشار پیدا کرد، صاحب‌نظران مختلف اعم از کارشناسان، احزاب، گروهها، مراجع و علما نظر خود را در مورد آن اعلام داشتند و به بعضی از مواد آن هم ایراد شد. برای نمونه، آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری بویژه به اصل ۶ و ۵۶ و تضاد آن با اصل ۱۱۰، اعتراض داشت. برای خواباندن اعتراضها گفته شد اشکالات موجود در متممی که در نظر گرفته می‌شود رفع خواهد شد. آقای خمینی در تاریخ ۷ آذر ۵۸ طی پیامی از مردم خواست که به حوزه‌ها بروند و به قانون اساسی رأی بدهند و اگر اشکالی هم داشت در متمم آن برطرف خواهد شد: «اسلام، بزرگتر از آنست که به واسطه یک اشکالی قابل رفع از اساس آن صرف‌نظر نمایند. اگر اشکالی باشد ممکن است در متمم که در نظر گرفته‌اند رفع شود.» (۸) با وجود این، آیت‌الله شریعتمداری که بیش از دیگران همصنفان خود را می‌شناخت حاضر به تأیید و امضای آن نبود. سرانجام با گفتگو با ایشان و قول تدوین متمم قانون اساسی اطلاعیه مشروطی داد. بیاد دارم که روزنامه انقلاب اسلامی آماده چاپ بود. از قم خبرنگار ما آقای حاجی‌باشی تلفن کرد و گفت کمی دست نگهدارید، دارند با آقا صحبت می‌کنند که اعلامیه‌ای

بدهد. بالاخره ساعتی بعد تلفنی اطلاعیه وی را برای انتشار در روزنامه برای ما قرائت کرد متن اطلاعیه به قرار زیر است: "بسم الله الرحمن الرحيم؛ به دنبال مراجعات مکرر طبقات و گروههای مختلف مردم درباره نظریه اینجانب نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدینوسیله اعلام می‌دارد. در حلول دوران مجلس خبرگان ما بارها طی مصاحبه‌هایی نظریات خود را در خصوص لزوم تصحیح و تکمیل پاره‌ای از مواد تذکر داده‌ایم و اینک مجدداً اعلام می‌داریم که حفظ ارکان حاکمیت ملی در چهارچوب تعالیم عالیه اسلام ضرور و واجب است و اگر تضاد دو اصل ۶ و ۵۶ که حاکمیت ملی را تصریح می‌کند با اصل ۱۱۰ و بعضی از اصول دیگر آن اصلاح و حل گردد، بقیه مواد قانون اساسی بلامانع است: و السلام علی عبدالله الصالحین ۱۰ شهر محرم ۱۴۰۰۵۳» .

توضیح ضروری دوم اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۱ آذر ۵۸ از طریق همه‌پرسی به تصویب رسید. پیش از سرگیری انتخابات ریاست جمهوری مطابق این قانون، آقای خمینی در دو نوبت مخالفت خودش را با نامزدی ریاست جمهوری آقای بهشتی، خصوصی اعلام می‌کند (۹) و بعد هم اعلام کرد که بهتر است هیچ روحانی خود را نامزد ریاست جمهور نکند. از این رو وقتی تیر آقای بهشتی به سنگ خورد، در شورای انقلاب با آقای بنی‌صدر صحبت می‌شود تا به زعم آقای خمینی رئیس‌جمهور با یک رأی بالا و قابل اتکایی که عزت و آبروی جمهوری اسلامی را در جهان به ارمغان آورد، انتخاب شود. اعضای حزبی شورا می‌گویند بهتر است که بر اساس تفاهم عمل شود و برای اینکه حمایت و پشتیبانی ما را به همراه داشته باشید، قول دهید که بعد از انتخاب شدن، آقای جلال‌الدین فارسی را کاندیدای نخست‌وزیری نمائید. اما بنی‌صدر جواب می‌دهد در صورتی‌که در انتخابات پیروز شوم آن کسی را که شایسته این مسئولیت می‌دانم معرفی خواهم کرد. (۱۰) بعد از آن به وی می‌گویند حال که چنین است شما خود را نامزد ریاست جمهوری نکنید و خودتان را برای نخست‌وزیری آماده کنید. آقای بنی‌صدر از این تعهد نیز امتناع می‌ورزد. (۱۱)

به نظرم در هر دو صورت حق با آقای بنی‌صدر بود زیرا اگر طرح آنها را می‌پذیرفت تبدیل به ابزاری برای اهداف حزب جمهوری اسلامی می‌شد؛ در صورت اول که نخست‌وزیر و هیأت دولت در دست حزب جمهوری اسلامی قرار می‌گرفت، و بطور خودکار رئیس‌جمهور با آن قانون اساسی به یک مقام تشریفاتی در صورت مخالفت تبدیل می‌گردید. و در طرح دوم نیز که آقای بنی‌صدر نامزد ریاست جمهوری نمی‌شد و خود را برای نخست‌وزیری آماده می‌کرد، علاوه بر اینکه از همان ابتدا فاتحه آزادی خوانده شده بود و بدین طریق نقش رای مردم مردم در صحنه یعنی نیروی اصلی انقلاب حذف شده بود و هیچ تضمین اجرائی هم وجود نداشت که آنها به عهد خود وفا کنند. مگر آقای خمینی به یکی از وعده‌هایی که در پاریس به ملت ایران داد عمل کرد، که حالا حلقه اسرارش وفا کنند؟

اگر این طرحها موفق می‌شد، و حتی در صورتی‌که بعهد خود نیز وفا می‌کردند و آقای بنی‌صدر به نخست‌وزیری معرفی می‌شد، حزب بعد از احراز پست ریاست جمهوری، دولت مورد نظر خود را به راحتی تشکیل می‌داد و چون قرار بر این بود که بعد از بدست آوردن ریاست جمهوری بخش و یا تمام اختیارات رهبری از آقای خمینی گرفته شود و آن‌ها به نمایندگی ایشان عمل کنند، همه چیز برای دیکتاتوری «صلحا» آماده بود و آقای بنی‌صدر هم غیر از اینکه کارگزاری آنها را انجام دهد نقش اساسی دیگری نمی‌توانست داشته باشد. در واقع پیشنهاد فوق ترفندی بیش نبود. با پیشنهادهای فوق آشکار می‌شود که چرا آقای بهشتی در خط طرح و تصویب ولایت فقیه مجلس خبرگان را به پیش می‌برد. در بخشی از جامعه و برای ما مشخص شده بود در صورتی‌که آقای بنی‌صدر از نامزدی ریاست جمهوری کنار می‌رفت، چون رقیب قدرتمند دیگری در میدان نبود، از همان قدم اول جاده برای برپائی دیکتاتوری «صلحا» و یا «صالح» (۱۲) آقای بهشتی بازگذاشته شده بود.

توضیح سومی که در اینجا لازم است بیان شود به وجود توافق همه جانبه ای بر می‌گردد که در میان هواداران رئیس جمهور در مورد نامزدی او ابراز می‌شد. قبل از اینکه آقای بنی‌صدر رسماً خود را نامزد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بکند، در جلسه‌ای که اینجانب نیز در آن شرکت داشتم و در منزل بهجت خانم خواهرشان برپا شد، مسئله شرکت کردن یا نکردن آقای بنی‌صدر با حضور خودشان به بحث گذاشته شد و جوانب مختلف مسئله مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تا جایی‌که حافظه‌ام یاری می‌دهد، حاضرین در جلسه بالاتفاق موافق نامزد شدن وی بودند. جو غالب این بود که با توجه به قانون اساسی، اگر ایشان شرکت نکنند زمینه خالی است و از همان ابتدا در کشور دیکتاتوری مذهبی به شکل قانونی برقرار خواهد شد و اساس جمهوری و آزادیها و حقوق فردی و اجتماعی از ریشه نابود می‌شود. اما با شرکت ایشان که امید به پیروزی فوق‌العاده بالاست، ممکن است با کوشش و تلاش بتوان جلو دیکتاتوری ولایی را گرفت. این درک کلی ما در آن زمان بود.

توضیحات بالا نشان می‌دهد که نه تنها آقای بنی‌صدر از کیفیت قانون اساسی و تضاد آن با حاکمیت ملی و حل نزاع رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و مجلس در صورت برخورد مطلع بوده است بلکه کشور را در وضعیت سخت بحرانی و خطرناکی می‌دید که اگر دیر جنبیده شود، آزادی و استقلال از کشور رخت بر خواهد بست و استبداد حاکم خواهد گشت. تنها چیزی را که نمی‌دید و یا به ذهنش خطور نمی‌کرده این بوده است که دست خود آقای خمینی در جریان تصاحب

قدرت و استقرار دیکتاتوری و نقض عهدها در کار است. وی آقای خمینی را از معادله قدرت به علت اینکه مرجع تقلید را تالی معصوم می دید و نه بازیگر سیاسی، حذف کرده بود و البته همین غفلت موجبات زیانی عظیم شد که هنوز نه تنها ملت ما بلکه کل منطقه از آن در رنج است.

لندن ۱۰/مهر/۱۳۹۳

mbarzavand@yahoo.com

یادداشت و نمایه:

- ۱- به عبارت دیگر، گفتگو با محمد جعفری: <http://youtu.be/MMjWyhq14-4>
- ۲- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۶۰؛ توضیح بیشتر از چگونگی پرواز انقلاب را می توانید در ص ۳۶۲-۳۵۴ همین کتاب مطالعه کنید.
- ۳- نامه ها از آقای بنی صدر به آقای خمینی و دیگران، به اهتمام فیروزه بنی صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۳. توضیح بیشتر در این مورد در کتاب «روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ، از محمد جعفری، ص ۸۴، آمده است»
- ۴- درس تجربه خاطرات ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهوری ایران در گفتگو با حمید احمدی، چاپ ۱۴۸۰، ص ۳۵۶.
۵. اوین گاهنامه پنج سال و اندی، محمد جعفری، ص ۱۰۷-۱۰۹.
- ۶- اطلاعات، دوشنبه ۱۷ دی ۵۸، ص ۲ مصاحبه اختصاصی اطلاعات با بنی صدر.
- ۷- همان سند.
- ۸- اطلاعات، شنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۱۵، ص ۴ پیام امام در مورد همهپرسی قانون اساسی.
- ۹- کیهان، یکشنبه ۹ دی ۵۸، شماره ۱۰۸۹۲، ص اول «در باره رئیس جمهور پیشنهاد کردند که روحانی باشد. من گفتم نه.»
- ۱۰- گفتگوی آقای بنی صدر با دوستان و همکاران خود در همان سال ۵۸ و قبل از اعلام رسمی نامزدی وی.
- ۱۱- همان گفتگو
- ۱۲- این اصطلاح از آقای بهشتی است که همان اول می گفت ما باید حکومت استبداد «صلحا» و یا «صالح» یا استبداد ملی بر پا کنیم. ر.ک. انقلاب اسلامی، شماره ۵۰۵، سرمقاله روش حل اختلاف+ کتاب سقوط دولت بازرگان به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم، ص ۳۲۹+تقابل دو خط، محمد جعفری، ۳۵۸ و ۳۵۹.